

پاسخ آیت الله سبحانی به قضاوی



در پی بیانیه یوسف القرضاوی و سخنان علامه فضل الله و آیت الله تسخیری و همچنین اظهارات قرضاوی در مصاحبه با روزنامه مصری الیوم آیت الله جعفر سبحانی با ارسال نامه ای خطاب به قرضاوی تاکید کرد: آنچه که حکمت و درایت از بزرگان می‌طلبد این است که بر مواضع مشترک پای بگذارند و مسائل اختلافی را نادیده بگیرند. اخیراً جناب آقای دکتر یوسف القرضاوی، مصاحبه‌ای با روزنامه مصری الیوم و سپس بیانیه‌ای در تاکید بر مواضع خود داشته‌اند که چون اشکالات و ابهاماتی در برداشت، با این نامه، نظر شریف ایشان را به آن نکات جلب می‌کنیم:

حضور انور جناب آقای دکتر شیخ یوسف القرضاوی - دامت برکاته

با اهدای سلام

موفقیت روز افزون وجود مبارک را در تقریب مسلمانان و حفظ وحدت کلمه، و نشر فرهنگ صحیح اسلامی در میان امت اسلامی، از خداند متعال خواستاریم.

بیانیه جنابعالی مورخ 13 رمضان 1429 برابر با 13 سپتامبر 2008 در پاسخ به خیرگزاری مهر و آقایان فضل‌الله و تسخیری، ملاحظه شد.

بیانیه مزبور نکات برجسته قابل تقدیری دارد، زیرا به طور استدلالی شیعه را از اعتقاد به تحریف قرآن میرا دانسته‌اید. دفاع جنابعالی از به کارگیری انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای توسط ایران نیز مایه تقدیر و تشکر است. علمای بزرگ اسلام پیوسته باید با دید وسیع و فکر باز بر مسائل بنگرند و اختلافات طایفه‌ای مانع آنان از رؤیت حقایق نشود و با شجاعت سخن حق را بر زبان آورند، و جنابعالی نیز همین کار را انجام داده‌اید.

در این که جنابعالی مرد تقریب هستید و پیوسته در حفظ وحدت کلمه مقالات و سخنرانی‌هایی داشته‌اید، سخنی نیست و همگان از موضع شما در این مساله به خوبی آگاهند و انتظار از شما جز این نیست که از استاد بزرگ مرحوم شلتوت پیروی کنید و رشته تقریب را محکمتر نمایید. اختلاف در میان مسلمانان پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) وجود داشته و تا کنون ادامه دارد و چنین اختلافی در طرف یک روز و یک هفته و یک سال برطرف نمی‌شود. آنچه که حکمت و درایت از بزرگان می‌طلبد این است که بر مواضع مشترک پای بگذارند و مسائل اختلافی را نادیده گرفته و یا فقط در همایش‌های علمی و دور از جنجال‌های سیاسی مطرح کنند و تا می‌توانند دایره اختلاف را کم کنند.

ولی با تقدیر و تشکر از شما، نظر جنابعالی را به نکات زیر جلب می‌کنم: 1 - حضرت عالی و همه افراد متفکر می‌دانند که غرب و صهیونیسم جهانی سالیان درازی است که برای دور کردن جهانیان از اسلام بر سه شعار تاکید می‌کنند و از آنها بهره می‌گیرند و آنها عبارتند از: 1 - اسلام هراسی؛ 2 - ایران هراسی؛ 3 - شیعه هراسی. رسانه‌های آنها پیوسته غریبان بلکه همه جهانیان را از این سه موضوع می‌ترسانند گویا اینها خطرناکترین مسائل برای تمدن بشری و صلح جهانی هستند!! در چنین شرایطی مصاحبه جنابعالی با روزنامه «المصری الیوم» درباره شیعه و گسترش موج تبشیر شیعی در کشورهای غالباً سنی مذهب و هشدار شما در این باره چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ برداشت خوانندگان (برخلاف شخص جنابعالی) چه می‌تواند باشد؟ جز این که موضع استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل را تایید کرده و بر آن صحنه بگذارد؟

2 - جنابعالی که بر اهل بدعت بودن شیعه تاکید می‌کنید و از طرفی هم از میان هفتاد و سه فرقه تنها اهل سنت را اهل نجات می‌دانید و دیگر فرق را اهل دوزخ شمرده و بر موضع خود با حدیث معروف استدلال می‌نمایید در این شرایط برداشت یک جوان متعصب سنی چه می‌تواند باشد؟ جز آن که کمربند انفجاری به خود ببندد و از اردن به حله عراق برود تا با انفجار آن جمع کثیری از شیعیان را بکشد و به عقیده خود راهی بهشت شود! و فراتر از آن خانواده او در اردن برای وی جشن عروسی بگیرند زیرا بدون ازدواج به رحمت حق پیوسته است!!

در زبان فارسی مثلی است که می‌گوید: «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد» و در زبان عربی گفته می‌شود: «لکل مقام مقال» آیا شایسته آن عالم روشنفکر مسلمان این بود که در این شرایط بحرانی که استکبار جهانی و صهیونیسم بر شعله‌ور ساختن جنگ‌های داخلی در میان امت اسلامی، اصرار می‌ورزند چنین مصاحبه‌ای انجام دهد و یا در بیانیه بر این مواضع تاکید کند؟

اگر دو عزیز بزرگوار آقایان: فضل‌الله و تسخیری که مورد قبول شما هستند از این راه و روش انتقاد کرده‌اند مقصود آنان همین است و بس.

3 - شما مسئله گسترش تشیع در نقاط سنی نشین را خطری برای اسلام سنی تلقی می‌کنید، اما آیا هیچ اطلاع دارید که در عربستان سعودی و در امارات روزی نمی‌گذرد مگر این که کتابی یا رساله‌ای یا مقاله‌ای علیه شیعه نوشته می‌شود؟ و متأسفانه همگی تکرار مکررات و تهمت‌های واهی است که دهها بار، پاسخ آنها داده شده است. آیا شایسته نیست که جنابعالی در یکی از مصاحبه‌ها و پیامها این عمل را نکوهش کنید؟ آنان حتی به این حد اکتفا نکرده، کتابهایی در نقد شیعه به نام علمای شیعه چاپ و منتشر می‌کنند و حتی کتابی به نام اینجانب و کتاب دیگری به نام مرحوم علامه عسکری چاپ و منتشر کرده و هر دو نفر را مبلغ و هابیت و منتقد تشیع معرفی کرده‌اند!

حتی اخیراً در مصر عزیز (زادگاه جنابعالی) کتابی در نقد نظر فقهی اینجانب درباره «الصلاة خیر من النوم» نوشته‌اند که سه چهارم آن فحاشی و بدگویی و افترا و تهمت است و من به عرض جنابعالی می‌رسانم که روی جلد چنین نوشته است: «جعفر السبحانی... لا محقق مقرب» و شگفت اینجاست که یکی از اساتید ازر به نام محمد البری مقدمه‌ای بر آن نوشته است. آیا بحث در یک فرع فقهی شایسته این همه بدگویی و بدزبانی است؟!

4 - در بیانیه روی «حدیث افتراق امت اسلامی بر هفتاد و سه فرقه» تاکید فرموده‌اید، ولی یادآور می‌شوم که محققان و حدیث شناسان، اسناد این حدیث را ضعیف شمرده‌اند، و اگر هم یک سند معتبر داشته باشد نمی‌توان با خبر واحد چنین اصلی را در اسلام ثابت کرد و هفتاد و دو فرقه را دوزخی و تنها یک فرقه را بهشتی معرفی کرد.

مضمون حدیث حاکی از نادرستی آن است. من با فرقه‌های هفتاد و یک و هفتاد و دوی یهود و نصاری کاری ندارم ولی این هفتاد و سه فرقه در اسلام کجا هستند؟ آیا می‌توانید در کتابهای ملل و نحل، هفتاد و سه فرقه را نام ببرید؟ آیا می‌شود اختلاف در یک مساله کلامی را موجب پیدایش فرقه نامید؟ فرقه‌های اسلامی از عدد انگشتان دست فراتر نمی‌رود، و لذا نویسندگان ملل و نحل با تشبیهات سست و بی‌پایه می‌خواهند تعداد فرقه‌های مسلمانان را بالا ببرند تا بتوانند این حدیث را بر

واقعیت تاریخی تطبیق کنند.

جا داشت آن عزیز عقیده خود را براساس این حدیث که بخاری آن را نقل کرده است، استوار می‌نمود. او آورده است که:

قال رسول الله (ص) كل امتی يدخلون الجنة الا من ابى. قالوا يا رسول الله و من ابى؟ قال: «من اطاعتنى دخل الجنة و من عصانى فقد ابى» همه امت من به بهشت خواهند رفت، مگر کسی که خودداری کند. گفتند: ای پیامبر خدا چه کسی خودداری می‌کند؟

فرمود: هر کس از من فرمانبرداری کند، به بهشت می‌رود و هر کس مرا نافرمانی کند، او خودداری کرده است. در این حدیث ملاک بهشتی و دوزخی بودن، اطاعت و عصیان پیامبر است و ناگفته پیداست که عصیان و نافرمانی در صورتی صدق می‌کند که فرد برای عمل خود حجت و دلیلی معقول نداشته باشد و برای شما و همه افراد اهل بینش روشن است که شیعیان در آن موارد اختلاف از حجت و دلیل کافی برخوردارند، هر چند از نظر جنابعالی کافی و وافی نیست.

شما در این بیانیه برای شیعه دو نوع بدعت طرح کرده‌اید: 1 - بدعت نظری و 2 - بدعت عملی.

با این که مجال سخن کم است، به نوعی به تحلیل آنها می‌پردازیم.

الف. بدعتهای نظری

1 - ادعای وصایت برای امیرالمومنین علی(ع)

شکی نیست که اساس تشیع این است که رهبری علمی و سیاسی امت پس از درگذشت پیامبر (ص) از آن عترت او و در راس آنان، امیرمومنان علی (ع) است و وصایت آن حضرت از طریق احادیث متواتر، ثابت شده است، من از میان آنها به چند حدیث اکتفا می‌کنم:

1 . روزی که آیه «و انذر عشیرتک الاقرین» نازل شد، پیامبر (ص) بنی هاشم را به خانه خود دعوت کرد و در آن جمع امیرمؤمنان (ع) را به عنوان وصی و خلیفه خود معرفی کرد و فرمود: «انت وزیری و خلیفتی من بعدی» و چون در اینجا مجال بیان مصادر حدیث نیست، همین قدر یادآور می‌شوم که حتی حسنین هیکل در کتاب خود «حیات محمد» این حدیث را آورده است، هر چند در چاپ‌های بعدی آن را حذف کرده است

2 - حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» و استثنای نبوت، حاکی از این است که علی تمام مقامات هارون را که وزارت و خلافت نیز از آن جمله است دارا بود.

3 - حدیث مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها عرق

4 - حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» در تواتر این حدیث کافی است که 120 صحابی و قریب 90 تابعی و مجموعاً 360 عالم سنی آن را نقل کرده‌اند.

با توجه به چنین ادله روشنی که شیعه در اختیار دارد، لاقلاً باید این گروه را معذور بشمارید نه «مبتدع بالاخص» شما فقهای عزیز می‌گویید «للمصیب اجران و للمخطی اجر واحد» در این صورت، نه تنها شیعه مبتدع نخواهد بود بلکه دارای پاداش خواهد بود.

5 . در این بیانیه خود، تصریح می‌کنید که اختلاف در فروع قابل تسامح و تحمل است و می‌فرمایید: اختلاف در فروع، در میان اهل سنت بیش از اختلاف میان اهل تشیع و اهل تسنن است. با توجه به این اصل که به آن تصریح فرمودید، آیا مسأله امامت و خلافت در میان اهل سنت از اصول است یا از فروع؟

بزرگان اشاعره مانند عضالدین ایچی در «مواقف» و شارح آن میرسید شریف جرجانی و سعدالدین تفتازانی در «شرح مقاصد» و همچنین دیگران می‌گویند: امامت و خلافت از شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر است، زیرا بر مسلمانان لازم است که به ترویج نیکوکاری و جلوگیری از کارهای زشت بپردازند. و این جز در پرتو یک قدرت اجرایی که مجری احکام باشد، انجام نمی‌گیرد و مرکز این قدرت امام و خلیفه است که باید مسلمانان چنین امامی داشته باشند.

در این استدلال، شیعه و سنی، همراه و همگامند، ولی در پدید آوردن چنین قوه مجریه‌ای دو نظر در میان آنان هست:

1 - تعیین امام باید به وسیله شورای مهاجر و انصار انجام گیرد

2 - امام باید به وسیله پیامبر گرامی و به تنصیف الهی انتخاب شود.

فعلاً کاری به ترجیح هیچ یک از دو نظر نداریم. سوال این است که چه شد نظریه اول عین سنت و نظریه دوم، عین بدعت شد؟! در حالی که نظریه اول جز یک سیره ناقص خلفا چیزی در اختیار ندارد، و نظریه دوم بر احادیث گذشته متکی است. انصاف ایجاب می‌کند، برداشت ما از هر دو یکی باشد، نه این که یکی را پیرو سنت و دیگری را پیرو بدعت تلقی کنیم: «ان هی الا قسمه ضیزی» پس آن تسامح و همزیستی مسالمت آمیز در فروع کجا رفت؟!!

2 - آگاهی از غیب

آگاهی از غیب و به تعبیر دیگر «علم غیب» بر دو نوع است.

الف. ذاتی و نامحدود که تنها از آن خداست. قرآن مجید می‌فرماید

قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله و ما یشعرون ایان یبعثون.

ب - آگاهی اکتسابی آن هم محدود به اذن خداست، این نوع آگاهی از غیب در غیر خدا فراوان دیده می‌شود، سوره یوسف سراسر گزارش‌های یعقوب و یوسف، از جهان غیب است

قرآن مجید درباره مصاحب موسی می‌گوید: فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمه من عندنا و علمناه من لدنا علما(کهف/66)

امیرمؤمنان پس از پیروزی در جنگ جمل از آینده بصره خبر داد که به وسیله سیل عرق خواهد شد و از همه شهر فقط، مسجد بصره به سان سینه کشتی در دریا نمایان خواهد بود.

در این هنگام مردی به امیرمؤمنان گفت: «لقد اعطیت علم الغیب؟» یا امیرالمؤمنین آیا به شما علم غیب داده شده است؟ اما در پاسخ به مطلبی که گفتیم اشاره کرد و فرمود: «انه لیس بعلم غیب و انما هو تعلم من ذی علم».

«این علم غیب نیست، زیرا اصطلاحاً علم غیب، علم ذاتی نامحدود است بلکه آنچه که من می‌گویم چیزی است که از فرد دانایی آموخته ام».

بنابراین هرگاه امامان شیعه احیاناً از غیب خبر داده‌اند، همگی از نوع دوم است که حتی انسان‌های وارسته و عارفان الهی که عمری را در اطاعت و پیروی از دستوره‌های اسلام صرف نموده‌اند، می‌توانند به اذن الهی از پس پرده غیب خبر دهند.

3- عصمت عترت

عصمت جز این نیست که حالت خدانترسی در انسان به مرحله‌ای برسد که جز رضای حق چیزی محرک او نباشد، و آثار گناه آنچنان در نظر او مجسم گردد که او را در مقابل گناه بیمه سازد. آیا امکان ندارد که انسانی در مسیر تکامل روحی به این حد برسد که در مقابل گناه بیمه گردد و احیاناً از نظر روحی به قدری متعالی باشد که

خطا نکند؟

مریم عذرا پیامبر نبوده اما به تصریح قرآن معصوم و مصون از گناه بوده است چنانکه می فرماید: یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین. (آل عمران/42)

مسلماً مقصود، تطهیر مریم از گناه است، چه شد که اعتقاد به عصمت مریم بدعت نمی باشد، اما اعتقاد به عصمت امیر مؤمنان که در حدیث ثقلین عدل قرآن شمرده شده است بدعت به حساب می آید؟!

حدیث ثقلین از احادیث متواتر می باشد در آنجا عترت پیامبر هم سنگ قرآن معرفی شده است و آن دو را از هم قابل تفکیک نمی داند و می فرماید: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا» از این که عترت، معادل قرآن است طبعاً باید به سان قرآن مصون از خطا باشد و در غیر این صورت میان آن دو جدایی رخ می دهد در حالی که پیامبر هر نوع جدایی را نفی کرده است.

3- سب صحابه

شگفتنا حضرت تعالی با آن دانش بالا و بینش روشن، چیزی را مطرح می کنید که بیشتر در زبان افراد عامی مطرح می شود. آیا اصولاً امکان دارد یک گروه عظیم، پیامبر (ص) را دوست بدارند اما یاران او را به باد بدگویی بگیرند؟ پیامبر گرامی حدود یکصد هزار صحابی داشت و آنچه که علما و دانشمندان به ضبط نام و زندگانی آنان موفق شده اند قریب پانزده هزار نفر هستند که قسمتی در بدر و احد جام شهادت نوشیده اند و یا در غزوات خندق و خیبر جانفشانی نموده اند. آیا یک مسلمان معتقد به خدا و پیامبر و قرآن، می تواند نسبت به این افراد بدگویی کند؟

قسمت اعظم این افراد برای اکثر ناشناخته اند، آیا وجدان اجازه می دهد که انسان، افرادی را که از وضع آنها خبر ندارد دشمنانم دهد؟ بنابراین، مسئله سب صحابه به این تعبیر عوامانه، دستاویزی بیش نیست. منطق شیعه درباره صحابه همان است که در نهج البلاغه خطبه 97 آمده است، بنابراین از آن محضر محترم درخواست می کنم که مسئله را به این نحو مطرح نکنید. آنچه که هست این است که شیعه معتقد است: برخی از صحابه که شمار آنان از عدد انگشتان تجاوز نمی کند، پس از رحلت رسول گرامی با خاندان رسالت بدرقتاری نموده اند و آنها به خاطر همین رفتار بد از آنان بیزار می جویند و این چیز جدیدی نیست، پیامبر هم از رفتار خالد بن ولید بیزارى جست و گفت: «اللهم انى ابرء مما فعل خالد». و نیز نظر آن بزرگوار را به روایات «ارتداد صحابه» در صحیح بخاری و مسلم جلب می نمایم (جامع الاصول: 11/119-123) ب. بدعت های عملی

1- جناب عالی پس از شمارش بدعت های نظری به بدعت های رفتاری اشاره کرده اید و در رأس آنها تظاهرات میلیونی عاشورا را پیش کشیده اید که بیانگر مظلومیت و ستمدیدی خاندان رسالت است.

اگر درباره فلسفه قیام حسینی و کتاب هایی که در این مورد نوشته شده می اندیشید، شما هم مانند شیعیان در این تظاهرات شرکت می کردید، زیرا این تظاهرات برای احیای مکتب ظلم ستیزی و مبارزه با ظلم و قیام در برابر حکومت های جائر است و این مکتب باید همیشه در حیات مسلمین جاوید و ماندگار باشد و همین مکتب است که «حماس» و «جهاد اسلامی» فلسطین را در برابر صهیونیسم غاصب مقاوم ساخته است.

از این بیان روشن می شود که چرا این تظاهرات در روز شهادت علی (ع) نیست هر چند در آن روز مراسمی با همین هدف به صورت کم رنگ تر انجام می گیرد، اما اوج تظاهرات در روز عاشورا است تا جهانیان را با این مکتب آشنا سازند و ملت های تحت ستم از این مکتب بهره بگیرند و حقوق خود را از غاصبان باز ستانند. ضمناً جهان اسلام با این گروه ویژه از سلف صالح بیشتر آشنا شود که چگونه با خاندان رسالت رفتار نموده اند تا لباس قداست بر اندام همگان نپوشانند، هر چند بخش عظیمی از این سلف، با اهل بیت (ع) رفتار قابل ستایشی داشته اند.

2- کارهای شرک آمیز در زیارت قبور

در بیانیه جناب عالی، شیعه متهم به کارهای شرک آمیز در زیارت قبور اهل بیت شده است، ولی شایسته بود که شما به این کارهای شرک آمیز در زیارت قبور اشاره کنید. آیا اصل زیارت شرک آمیز است؟ مسلماً نه، آیا درخواست دعا و شفاعت از پیامبر و خاندان او شرک آمیز است؟ مسلماً چنین نیست، شایسته است در این مورد، از امام بزرگوار حنفی ها پیروی کنید. مؤلف «فتح القدير» می گوید: امام ابوحنیفه وارد مدینه شد به زیارت قبر پیامبر (ص) رفت و در مقابل قبر شریف او این دو بیت را سرود:

یا أکرم الثقلین یا کنز الوری

جدلی بچو دک و أرضنی برضاکا

أنا طامع فی الوجود منک و لم یکن

لأبی حنیفة فی الأنام سواکا

اک گرامی ترین انسانها! ای گنجینه مردمان

از بخشش خود به من بیخش و از خشنودی خود مرا خشنود ساز.

من آزمند بخشش تو هستم و جز تو

ابوحنیفه کسی در میان مردم ندارد (فتح القدير، نگارش کمال بن الهمام الحنفی، 2/336)

گویا امام ابوحنیفه از صحابی بزرگ سواد بن قارب پیروی نموده است که می گوید:

فکن لی شفیعا یوم لا ذو شفاعة بضعن فتیلا عن سواد بن قارب. روزی که شفاعتی نیست شفیع من باش، آنگاه که شفاعت کسی برای سواد بن قارب سودمند نیست. در بیانیه آمده است که دعوت غیر خدا شرک است، معذرت می خواهم این همان منطق وهابیان است و احيانا به آیه (و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا) (جن/18) تکیه می کنند ولی باید دید مقصود از «دعوت» در این آیه چیست؟ آیا مقصود صدا زدن غیر خداست؟ مسلماً این مراد نیست زیرا بشر در زندگی از هزاران نفر کمک می گیرد بلکه مقصود از دعوت عبادت خداست، یعنی خضوع در برابر موجودی که خالق و مدبر است. در این صورت معنی این است که «ان المساجد لله فلا تعبدوا مع الله احدا» اتفاقاً آیه دیگر شاهد این تفسیر است.

قرآن می افزاید: و قال ربکم ادعونی أستجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین (غافر/60)

«پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم. کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت به دوزخ خواهند رفت.»

در آغاز آیه کلمه دعوت به کار رفته (ادعونی) ولی در ذیل کلمه (عبادتی) به کار رفته و این حاکی از آن است که دعایی مخصوص خداست که رنگ عبادت داشته باشد نه اینکه هر نوع دعوت و خواندن مخصوص خدا باشد و گرنه در روی زمین موحدی باقی نمی ماند!

جناب آقای دکتر، قرآن برای بازشناسی موحد و مشرک میزان را مشخص کرده است: (ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم به وان یشرک به تؤمنوا فالحکم لله العلی الکبیر) (غافر/12). « این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می‌شد، انکار می‌کردید و اگر برای او همتابانی می‌پنداشتند شما ایمان می‌آوردید. اینک، دآوری مخصوص خداوند بلندمرتبه است.»

آیا شیعیان و قسمت اعظم سنیان جهان، بالاخص مصریان عزیز که من در آنها بوده‌ام و همگی در کنار رأس الحسین و سیده نفیسه و سیده زینب، اجتماع کرده و توسل می‌جویند، این چنین هستند که آیه مشرکان را معرفی می‌کند؟ یعنی از عبادت خدای واحد، سر برمی‌تابند ولی هرگاه، همراه با اولیای الهی باشد، به او ایمان می‌آورند؟ آیا این همان منطق تکفیرها نیست که شما مکررا از آنها انتقاد می‌کنید و آنها را متطرف (تندرو) می‌شمارید؟

6- انتظار این نبود که شما در تکریم شیخین از مقام علی (ع) بکاهید و چنین بگویید: «ابوبکر و عمر نمونه‌ای عالی از حکومت اسلامی ارائه کردند که در آن عدالت و دموکراسی وجود داشت، برخلاف حکومت علی (ع) که پیوسته گرفتار جنگ‌های داخلی بود و نتوانست روش خاص خود را در عدالت و توسعه‌انگونه که می‌خواست عملی کند.»

آیا این کاستی در رهبر جامعه اسلامی بود که نتوانست به خواسته خود جامه عمل بپوشاند یا فزون طلبی برخی از بزرگان بود که عدالت علی را بر نمی‌تافتند و سرانجام جنگ‌هایی به نام‌های جمل و صفین و نهروان بر او تحمیل کردند؟ اکنون چه کسی باید گناه این جنگ‌ها را به گردن گیرد؟! آیا می‌توان جنگ افروزان را صحابی عادل دانست یا دایره اجتهاد به اندازه ای وسیع است که می‌تواند مجوز کشتن هزاران مسلمان در نبردهای سه گانه باشد؟! آیا این چنین سخن گفتن درباره یک خلیفه راشد از یک عالم بزرگوار که همگان برای او احترام قائلند شایسته است؟ در اینجا دامن سخن را کوتاه می‌کنیم و از محضر محترم آن عالم بزرگ خواهانیم که گذشته را به نحوی جبران کند و همگان را به چنگ زدن به ریسمان وحدت دعوت فرماید.